

سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (شامل ۵ سفرنامه)

مترجم منوچهر احمدی

این افراد در زمان اوزون حسن آق قویونلو و اوایل صفوی (در سال ۱۴۳۶ م - ۸۳۹ ش - ۸۴۰ ق) به ایران سفر کرده و مشاهدات خود را منتشر کرده اند.

۱- جوزافا بار بارو آمبروزیو کنتارینی

۲- کاترینو زنو

۳- جووان ماریا آنجو للو

۴- سفرنامه یک بازرگان ونیزی در ایران

۵- ویچنتو دالساندری

سفرنامه جوزافا باربارو

ص ۲۲: (در ۱۴۳۶ م سفر به سوی تانا (سرزمین تاتارها) برای کشف گنجی که نزدیک تانا که ادعا شده بود در کاوش قبر فرمانده تاتارها رسیدند و خلاصه چیز ارزشمندی به غیر از زغال و خاکستر و ... پیدا نکردند.)
ص ۶۷: (روز هفتم آوریل ۱۴۷۶ م (۸۷۹ ق) وارد سرزمین ایران در حیطة حکومت اوزون حسن شده که پس از ۹ روز به تبریز پایتخت رسید)

ص ۸۲: (کاروان همراه سلطان حسن بیک که عازم شیراز شدند (پسرش به ظن فوت پدر شیراز را گرفته بود) شامل ۶۰۰۰ چادر، ۳۰۰۰۰ شتر، ۲۰۰۰۰ اسب، ۲۰۰۰ نفر اسب سواران مسلح و زره پوشیده، همه شمشیر بسته، ۲۰۰۰ تن کماندار، حدود ۲۵۰۰۰ تن سوار زبده و ۳۰۰۰ پیاده نیزه دار و کماندار و ۱۰۰۰۰ زن در طبقه عالی و متوسط و پنج هزار زن خدمتکار و ۶۰۰۰ کودک پسر و دختر از دوازده ساله تا کمتر از شش ساله ۵۰۰۰ بچه پنج ساله)

تعداد بیشماری خیاط، کفشدوز و آهنگر و زین دوز و تیر ساز که همه نیازمندی‌های اردو را حمل می‌کنند، سپس باید از پیشه‌ورانی یاد کنم که نان و گوشت و میوه و شراب و دیگر چیزها می‌فروشنند. با نظم ترتیبی فراوان که در همه جا رعایت می‌شد.

ص ۸۸: ... راه سفر را دنبال کردیم به شهری رسیدیم بنام اصفهان که در این اواخر شهری مهم شده است. ۲۰ سال پیش از آن جهانشاه پادشاه ایران به این شهر آمد و مردم را وادار به فرمانبرداری کرد. (اهالی اصفهان بعد از رفتن جهانشاه شورش کردند و او پس از فتح دوباره آن دستور داد هر سرباز سر یک نفر را همراه بیاورد، چون مرد کشته شده ای برای بریدن سر نبود، سر زنان را بریده ولی مویشان را می‌تراشیدند.)

ص ۸۹ : ... پس از آن به شهر کاشان رسیدیم .. که پارچه های نخعی و ابریشمی فراوان دارد پس از آن به شهری رسیدیم به نام قم که بسیار خشن و نتراشیده ساخته اند .. شهر قم دارای ۲۰ هزار خانه است ... به یزد رفتیم و آن شهر صنعتگرانی است که پارچه های ابریشمی و نخعی و پشمی و مانند اینها می یافتند.

ص ۹۰ : ... ابریشم را از استرآباد ... و از راه دریای باکو وارد می کنند و یزدیان با کار و کوشش خویش مقدار مهمی از این پارچه ها را به هند و ایران و جغتای و چین و ماچین و بخشی از ختا و بروصه و ترکستان صادر می کنند.

ص ۹۰ : ... یک ساعت پس از آفتاب کسانی با پارچه های ابریشمی و دیگر کلایی که بر دست گرفته اند بی آنکه سخن گویند، اینجا و آنجا (در بازار) می گردند و اگر بازرگانانی چیزی دیدند و به خریدنش راغب شدند، فروشنده را نزد خود می خوانند و به کلایش که بهای آنرا روی کاغذ نوشته و به آن دوخته شده است می نگرند.

بازرگان اگر جنس را پسندید می خرد و درون حجره کوچک خود می افکند و فروشنده را بی آنکه سخنی با وی بگوید مرخص می کند زیرا تحویل دهنده کالا صاحب حجره را می شناسد و بی هیچ پرسشی راه خود را در پیش می گیرد و این داد و ستدها تا نیمروز ادامه دارد و بعد از ناهار فروشنده می آید و پول خود را می ستاند و اگر روزی فروشنده نتواند کسی را بیابد که کلایش را به بهایی که تعیین کرده است بخرد روز دیگر بر می گردد، الی آخر ...

... می گویند که شهر هر روز به دو خروار ابریشم نیاز دارد.

ص ۹۱ : ... به شهری که فرود آمدیم شیراز بود، شهری است بسیار بزرگ و پر است از بازرگان ، شیراز قلمرو سلطان حسن بیک است. دارای تعدادی مسجد عالی و زیبا و خانه های خوب آراسته به کاشی کاری و دیگر زیورهای نیکو است و شماره خانه های شیراز دویست هزار و شاید بیشتر باشد .

ص ۹۵ : ... شهر خارک شهری است کوچک اما راه عبور و مرور مسافران است زیرا همه کسانی که به سوی دریای سرخ می روند در آن می گذرند، مقصودم از دریای سرخ، خلیج فارس است. در این دریا جزیره ای است که شهری به نام هرمز در آن قرار دارد و فاصله اش از سرزمین اصلی (ایران) بین ۱۸ الی ۲۰ میل است. ص ۱۰۸ : ... اکنون برمی گردیم بر سر تبریز و از آنچه میان من و سلطان حسن بیک گذشت سخن می گویم ، هنگامیکه شاه از تبریز عزیمت می کرد قول داد که با سلطان عثمانی بجنگد اما از قراین مختلفی که دیدم باور نکردم. ولی تا آنجا که می توانستم برآورد کنم بین ۲۰ الی ۲۴ هزار سرباز جنگی داشت و بقیه که برای رفع نیازمندی های اردو آمده بودند، شش هزار تن می شدند ... درباره زنان و کودکان قبلاً گفته ام (شاه با این اردو به گرجستان حمله کرده و تفلیس را گرفته بود)

ص ۱۱۱ : ... چون در ۱۴۷۸م به تبریز رسیدم سلطان حسن بیک را بیمار یافته ام که در شب دیگر درگذشت از او چهار پسر بجا مانده بود ، سه پسر از یک زن و یک پسر از زن دیگر . که سه پسر، برادر ناتنی (۲۰

ساله) را خفه کردند پس از آن برادر دوم برادر بزرگتر را به کشت و خود پادشاه شد ، چنانکه هنوز سلطنت می‌کند.

ص ۱۱۴: ... زمانی دیگر در تبریز بودم ، روز خیرات اموات بود. مردم آن سامان نیز در این روز مراسمی را به جای می‌آوردند این روز مصادف بود با روز خیرات اموات معمول در میان مسیحیان ، به گورستانی رفته بودم و از دور تماشا می‌کردم. دیدم که مردی نزدیک گوری نشسته است و پرندگان فراوانی، بخصوص زاغ و زغن، در گردش در جنب و جوشند پنداشتم که جسد مرده ای است . پس از کسانی که آنجا حضور داشتند پرسیدم که آن کیست ، جواب دادند ، از پیران و پاکان زنده است، مردی که مانند او در همه کشور یافت نمی‌شود و سپس گفتند که آن مرغان را می‌بینی، هر روز اینجا می‌آیند و دانه می‌چینند و هنگامیکه پیر یکی از آنها را می‌خواند، آن مرغ یکسره به نزدش می‌رود. زیرا آن مرد از اولیای خداست....وقتی دیگر ، یکی از درویشان را دیدم که از ملازمان شاه بود (این درویش دیوانه و با شکستن کاسه و بشقاب سفرشاه به شاه دستور داده بود باید در جنگی که عازم است پیروز شود و شاه پیروز برگشته بود . (شاه) این درویش دیوانه را بزرگ می‌دارد و از خزانه برایش پول می‌فرستد و او در خانقاه خود ، حدود ۲۰۰ درویش را پرورش و غذا می‌دهد

ص ۱۱۶: (در مورد خیرات برای مردگان، گروهی با حضور ملائی در سرقبر دعا می‌خوانند و غذا به بینوایان می‌دهند به نام صدقه ... همین قدر برای نشان دادن موهوم پرستی ایشان کافی است.

ص ۱۱۷: ...اما در مورد ریاکاری ایشان در دین و ایمان ، داستانی خواهم گفت که امیدوارم خداوند نصیب ما مسیحیان نکند یعنی یا ما از این ریاکاریها نکنیم یا اگر کردیم به عقوبت الهی دچار شویم. مسلمانی که در نظر همکیشان خود ، مرد خدا بود. مانند جانوران برهنه می‌زیست و از بس درباره دین و آیین سخن گفته و موعظه کرده بود نیکنامی حاصل کرده بود و با اینکه مردم نادان را هوادار خویش گردانده بود به این کار قناعت نکرد و خواست برگرد خود دیواری کشد و وانمود کند که تا چهل روز روزه خواهد گرفت و چیزی نخواهد خورد ، یقین داشت که این چله نشینی را به سلامت پایان خواهد رساند و گزندى به تن او نخواهد رسید. پس بر آن شد که این استادی و زبردستی خود را ثابت کند (بعد معلوم شد یکی از مریدان از سوراخی در دیوار با یک نی شوربای مغذی به درویش چله نشین در میان حصار مدور میرسانده پس از کشف این حيله ، به دستور شاه او و مریدش را کشتند).

ص ۱۱۸: (داستان کشتن مرد مسیحی توسط درویشی که از او می‌خواست مسلمان شود و او حاضر به مسلمان شدن نبود، نوشته و اینکه در نهایت درویش به دستور شاه کشته شده و جسدش را در بیابان انداختند . مردم نزد درویش قاسم ، خزانه‌دار اوزون حسن شاه سابق و در حال حاضر متولی مقبره اوزن حسن ، پدر شاه کنونی است رفته و از او اجازه خواستند تا نعش درویش را بردارند تا آنرا سگان نخورند و او اجازه داد نعش را بردارند و دفن کنند . وقتی شاه فهمید ، او را احضار و چون خلاف دستور عمل کرده بود دستور به

قتل او داد و نیز دستور داد به مدت ۴ ساعت شهر و همه مردم را غارت کنند ، چون مردم را در این کار مقصر می دانست ، از همه مردم مالیات زیادی گرفت.

سفرنامه آمبروزیو کتارینی

ص ۱۲۶: ... بیست و سوم فوریه ۱۴۷۳م (۸۷۷ - ق) تا دهم آوریل ۱۴۷۸ (۸۸۱ - ق) شهر ونیز را ترک گفتم. (همراهان یک کشیش - یک مترجم - دو خدمتکار = ۵ نفر)

ص ۱۴۴: (در بیست و دوم ژوئیه ۱۴۷۴م (۸۷۸ هـ ق) (وارد ارمنستان و سرزمین حکومت اوزون حسن شدند)

ص ۱۴۶: (در سوم اوت وارد تبریز شدند).

... هنگامیکه وارد این شهر شدیم ، سخت پر آشوب بود و با زحمت بسیار توانستیم به کاروانسرای برسیم و در آنجا اقامت کردیم ، ... شنیدیم که مردم می گفتند " اینان (ما) سگانی هستند که برای تفرقه افکندن در میان مسلمانان به این جا می آیند باید آنان را قطعه قطعه کرد."

(شهر تبریز که به علت عزیمت اوزون حسن به شیراز برای سرکوب فرزند یاغی اش به نام اغورلو محمد ، رفته بود ، توسط طرفدار اغور لو محمد مورد حمله قرار گرفته بود و تمام شهر سنگربندی شده بود).

ص ۱۴۸: ... پس از چند روز یکی از پسران اوزن حسن به نام مقصود بیک با هزار سوار از راه رسید تا حکومت تبریز را به دست گیرد. وقتی مقصود بیک خواست از مردم برای بسیجیدن سپاه مال بستاند، دست رد بر سینه اش نهادند و دکان ها را بستند و چون در این مدت پیوسته در مخفیگاه بودم نمی توانم درباره شهر تبریز شرحی بیان کنم.

ص ۱۴۹: ... از نیک بختی من قاضی عسکر یکی از رجال مهم دربار اوزن حسن که به سفارت و برای بستن پیمان نزد سلطان عثمانی رفته و ناکام بازگشته بود به تبریز آمد تا از این راه نزد شاه فرمانروای خود برود و قرار شد با او به خدمت اوزن حسن بروم...

(بیست و دوم ماه به همراه او از تبریز خارج شدند و بیست و هشتم به سلطانیه رسیدند)

ص ۱۵۰ و ۱۵۱: ... قم شهری است کوچک اما زیبا که در دشت نهاده است، پیرامونش را دیواری از خشت خام کشیده اند هر چیزی به حد وافر یافت می شود بازارهای خوبی دارد و بازار صنعتگران و فروشندگان قماش آن پر رونق است.... در بیست و پنجم به شهر دیگری رسیدیم که کاشان خوانده می شود مانند قم دیوار و بازار دارد. اما از قم زیباتر است.

ص ۱۵۱: ... در تاریخ سی ام (پس از نطنز) به شهری رسیدیم که اصفهان نام دارد در اینجا شاه اوزن حسن^۱ را یافتیم و در چهارم نوامبر ۱۴۷۴ م (به حضور اوزن حسن رسیدند) (فاصله تبریز تا اصفهان ۲۴ روز راه است)

ص ۱۵۳: ... ایرانیان بسیار نیک رفتار و مبادی آدابند، از کردارشان پیداست که مسیحیان را دوست دارند ، در طی مدتی که در ایران اقامت داشتیم یک بار به ما بی حرمتی نشد. زنان ایرانی به طرزی بسیار مناسب لباس می پوشند و در جامعه پوشیدن و بر اسب نشستن از مردان بهترند . زنان و مردان ایرانی هر دو زیبا و خوش اندام و پیرو دین اسلامند.

ص ۱۵۳ و ۱۵۴: ... خوارکشان را در مسینه می گذارند و گاه عبارت است از برنج و گاه نان و اندکی گوشت، لذت دارد که بینی یا چه حرصی غذا می خورد.

ص ۱۵۵: ... و از شاه کسانی که با او بر یک خوان می نشینند با احترام تمام پذیرایی می شوند. غذایی که به ایشان می دهند فراوان و خوب تهیه شده است.

... اعلیحضرت که پیوسته با غذا شراب می نوشد، مردی خوش گذران می نماید. پیوسته گروهی از نوازندگان و خوانندگان در نزدش بودند و وی به خواندن و نواختن هرچه می خواست اشاره می کرد ... سیمایش اندکی تاتاری است. دستش هنگام شراب خوردن می لرزد و مردی هفتاد ساله می نمود (با توجه به وفات اوزون حسن در ۱۴۷۸ ، او در این زمان باید ۵۱ ساله باشد)

... ایرانیان خوش پوشند و چابک سوار و بر بهترین اسبانی که دارند می نشینند آنان ملتی سخت با فر و شکوهند ، شتران خود را چنان با بافته های گرانبها (گل افسار) می آریند که دیدنش چشم نواز اند.

... عده کسانی که به جهت تنگدستی لااقل کمتر از هفت شتر داشته باشند اندک است ص ۱۵۶: ... هنگامی که شاه به تبریز رسید پندارم که نزدیک به دو هزار پیاده همراهش بودند ... طی مدتی که در سفر بودیم اردو بازار برپا بود و هر چیزی در آن یافت می شد، اما با بهای گران.

ص ۱۵۷: ... (در تبریز) هنگامی که در پیشگاه شاه حاضر شدیم، اعلیحضرت به بطریق (کشیش) فرمود «تو نزد مخدوم خود باز می گردی و وی را آگاه می کنی که من بر آنم به عهد خود وفا کنم و با عثمانیان بجنگم و به زودی چنین خواهم کرد»

آنگاه روی به من کرد و گفت «تو نیز با این کشیش نزد سرور خود باز می گردی و می گویی که من نیز در آستانه جنگ با عثمانی ها ایستاده ام و آنان نیز نبرد می جویند. من سفیری بهتر و کاردان تر از تو نتوانم فرستاد ، تو در اصفهان بسر برده ای و با من به اینجا بر گشته ای و هرچه باید بینی دیده ای و می توانی به مخدوم

^۱ - اوزون حسن آق قویونلو (۱۴۲۳-۱۴۷۸) یکی از مقتدرترین سلاطین سلسله تُرکمان آق قویونلو و پایه گذار امپراتوری [کوتاه مدتی بود که به ایران، عراق، شرق آناتولی، ارمنستان و آذربایجان، بیست و پنج سال حکومت کرد. وی پدر بزرگ شاه اسماعیل صفوی از طرف مادری بود.

خود و همه بزرگان عالم مسیحیت حقیقت را گزارش دهی. در پاسخ گفتم که این کار از من بر نمی آید و دلیل و برهان آوردم. سپس شاه با نگاهی غضب آلود گفت «من می خواهم و به تو فرمان می دهم که بروی و مضمون این امر را در نامه ای به مخدومت خواهم نوشت.

پاسخ دادم: هرچه فرمان دهی می پذیرم و هر جا که بروم از قدرت عظیم اعلیحضرت و حسن نیتش سخن خواهم گفت تا شاهزادگان مسیحی خشنود شوند ... شاه از پاسخ من خشنود شد (بطریق ، کشیشی بود که از دربار دوک بورگندی آمده بود و من از دربار دوک و نیز بودم و سومی مردی به نام مارکو روسو از جانب دوک مسکووی فرمانروای روسیه سفید به عنوان سفیر آمده بود).

ص ۱۹۷: سفرنامه کاترینوزنو

(این فرد ، پسر خواهر سپنتا خاتون ، همسر اوزن حسن بود)

ص ۲۰۱: (اوزن حسن) از قبیله آق قیونلو) فرمانروای دیار بکر بود و با عثمانیان در آویخته و بر عهده گرفته بود که از کالیوحنای آخرین امپراتور طرابوزان در مقابل سلطان محمد دوم ... دفاع کند. اوزن حسن با دسپینا شاهزاده خانم زیبا و دختر کالو یوحنای با شرط مسیحی ماندن ، ازدواج کرده و یکی از دختران اوزن حسن و دسپینا خاتون به نام ماراتا ، مادر شاه اسماعیل صفوی است که در متون فارسی به نام عالمشاه یا حلیمه بیگی یاد شده).

ص ۲۵۷: ... اوزون حسن از وی (دسپینا) سه دختر داشت، نخستین ماراتا بود که به عقد شیخ حیدر فرمانروای اردبیل (نزدیک تبریز) درآمد.

ص ۲۵۸: ... شیخ حیدر رئیس قبیله قره قوینلو (سیاه گوسفندان) یا فرقه صوفیان و پیشوای آیین نو بود. تمام ایران میان دو دسته تقسیم شده بود یکی به نام آق قوینلو (سنی) و دیگری قره قوینلو (شیعه)

ص ۲۵۹: ... الوند بیک ، نوه اوزن حسین بود بر دیار بکر و قسمتی از ارمنستان حکومت می کرد (در زمان او) افراد خاندان آق قوینلو راه زوال و انحطاط سپردند ، شیخ حیدر (رییس قره قوینلو (سیاه گوسفندان) را ولی یا خواجه یا پیامبری (علوی) باید خواند که با تبلیغ آئین نو در اسلام براساس اینکه علی برتر از عمر بود ، مریدان و مردمانی که هوادار آئین وی بودند بر خود گرد کرد و چنان در کار خود کامیاب شد که در این عهدی که از آن یاد می کنیم همه او را از اولیاء الله و وجودی تقریباً الهی می پنداشتند. شیخ حیدر از ماراتا ، دختر اوزن حسن و دسپینا خاتون ، شش فرزند، سه پسر و سه دختر داشت، هرچند همسرش مسیحی بود ولی او (شیخ حیدر) دشمن دین ما (مسیحیت) بشمار می رفت، زیرا خویشتن را سرکرده فرقه ای غارتگر ساخته بود.

ص ۱۶۱ : ... (شیخ حیدر) در جنگی که با الوند شاه کرد در محل دربند (در آهنین) شکست خورد و سرش را قطع کرده به تبریز فرستادند.

ص ۲۶۲ : ... فرزندان شیخ حیدر بر جان خود ترسیدند...سومی پسرش (شاه اسماعیل آینده) به جزیره‌ای واقع در آق‌تمر که مسکن مسیحیان ارمنی و به نام مادر مقدس، خداوند ما نامیده می‌شود رفت و در اینجا چهارسال در خانه کشیشی پنهان بود و در ایران کسی از او نام و نشانی نداشت، این جوان که اسماعیل خوانده می‌شد در این هنگام ۱۳ سال از عمرش می‌گذشت (در دو روایات تاریخی دیگر ذکر شده ۱-اسماعیل به گرگان فرار کرد ۲-در قلعه استخر فارسی زندانی بود) او در ۱۸ سالگی به قره‌باغ و سپس به گیلان رفت ص ۲۶۳ : ... در خانه یکی از دوستان سالخورده پدرش به نام پیرخالد بود.

(خالو با نوشتن نامه به اردبیل سایر طرفداران شیخ حیدر را دعوت به قیام با رهبری اسماعیل نمود.)
ص ۲۶۴ : (اسماعیل با ۴۰۰ نفر (۲۰۰ نفر از گیلان و ۲۰۰ نفر از اردبیل به دژ محمودآباد حمله و شهر را غارت کرد و از غنائم چیزی برای خود بر نداشت، لذا دوستی سربازان را برای خودش خرید)
ص ۲۶۶) الوند شاه^۲ به جنگ اسماعیل در شماخی رفت.

ص ۲۶۸ : ... تبریز را فتح کرد و دستور داد، سر دشمنان را ... با سر دزدان و فاحشه‌گانی که کشت برای تحقیر آنان آتش بزنند. ... (او فرمان داد سر نامادریش را که پس از مرگ شیخ حیدر (پدرش) زن یکی از اعیان شده بود، ببرند.)

ص ۲۶۸ : ... او خود را با عنوان تازه صوفی شاه ایران خواند (۱۴۹۹ م)

ص ۲۸۵ سفرنامه جوان ماریا آنجولو

(در این کتاب بیشتر شرح تاریخ جنگهای عثمانی و شاه اسماعیل و ممالیک مصر و سوریه است.)
ص ۲۷۵) سفرنامه بازرگانان ونیزی در ایران: (نام نویسنده و تاریخ در آن ذکر نشده)
ص ۴۱۲ : ... (در تبریز) زنان در مقام قیاس با مردان کوتاه قامتند و از سپیدی چون برف، پیراهن زنان همان است که بوده است، ... و قبائی که مردان در بر می‌کنند، آن را بر سر می‌کشند و سراپای خود را بدان می‌پوشانند این قباها ابریشمین و پاره‌ای از آنها از قماش سرخ یا پشم یا مخمل و یا از پارچه‌های زربفت دوخته شده.

ص ۴۱۳ : (همه بازرگانان و صنعت‌گران مالیات می‌دهند و زنان روسپی بستگی به زیبائیشان مالیات می‌دهند)

^۲ - سلطان الوند میرزا، پسر یوسف بیگ و نوه اوزون حسن و هشتمین پادشاه سلسله آق‌قویونلو بود. او در بهار سال ۹۰۶ در نزدیکی قزوین با سلطان مراد جنگید حاصل این جنگ صلحی بود که حکومت عراق و ایران را به مراد و حکومت دیاربکر و آذربایجان را به الوند بخشید. الوند بیگ در سال ۹۰۷ در نزدیکی نخجوان با شاه اسماعیل جنگید و شکست خورد سپس به دیاربکر رفت و در سال ۹۱۱ در همان‌جا از دنیا رفت

... در این شهر رسم لعیم و وحشتناک لواط برقرار و مخنت خانه وجود دارد. و آنها هم به نسبت صباحت (زیبائی) مالیات می دهند.

(گمرک برای کالای وارده به تبریز ۵٪ و اگر از شهر خارج شود این مبلغ متناسب با وزن است) ... من در اول ماه مه ۱۵۲۰ تبریز را ترک کردم.

ص ۴۵۹: سفرنامه و نجات الساندري

ص ۴۶۱: ... نام پادشاه ایران طهماسب است. مستقیماً نسبتش را به علی (ع) داماد محمد نبی (ص) می رساند، وی پسر اسماعیل اول است. (او در این زمان ۶۴ ساله و ۵۱ سال از سلطنتش می گذرد)

ص ۴۶۶: ... شاه ۱۱ سال است از کاخ خود خارج نشده و مردمی که برای دادخواهی دور قصر جمع شده اند توسط سربازان متفرق می شوند و شاه مردم دادخواه را به قاضیان ارجاع می دهد و این قاضیان ظالم مردم را می کشند و در دفتر ثبت تظلمات نام بیش از ده هزار تن نوشته شده که در هشت سال اخیر به قتل رسیده اند... منشا اصلی این شر و فساد قاضیانند، که چون مزد خدمت دریافت نمی کنند ناچار رشوه می گیرند و چون می بینند که شاه طهماسب توجه و اعتنایی به امور قضا ندارد بر حرص خود می افزایند، لاجرم در سراسر کشور راه ها ناامن است و مردم در خانه های خود نیز مواجه با خطرند.

ص ۴۶۷: ... اما آنچه بیش از همه مایه لذت طهماسب است زن است و زر

ص ۴۶۹: ... این پادشاه جواهر می فروشد، معاملات دیگر انجام می دهد، مانند سوداگران فرو دست و مکار خرید و فروش می کند.

ص ۴۶۹: ... خادمان شاه طهماسب به سه گروه تقسیم می شوند، نخست زنان که دختران امیرانند که شاه ایشان را خریده است یا پیش کش به حرم او آمده اند...

ص ۴۷۰: ... حلقه سوم پسران نجیب زاده امیرانند که در کاخ سلطنتی نمی خوابند اما صبح تا غروب در خدمت شاه هستند (۱۰۰ تن) آنها تا ریش در نیاوردند ملازم شاهند (از سن ۱۵ سال، مزد این خدمتکاران با دادن وام با سود ۲۰٪ که اینها این پول را با نرخ ۶۰ تا ۸۰ درصد در ازاء وثیقه معتبر به بزرگان دربار که منتظر اعطای مقام و منصب از سوی شاهند وام می دهند)

ص ۴۷۰: ... شورای سلطنتی (۱۲ نفر با ریاست شاه) از دوازده امیر... و هر روز بر پاست مگر وقتی شاه به گرمابه می رود ساعت این شورا از ساعت ۲۲ روز تا ساعت ۳ یا ۴ شب ادامه دارد.

ص ۴۷۲: ... هیچ شهری در ایران نیست که حصار داشته باشد، همه گشاده است. بناها محقر است و خانه ها از کاهگل ساخته شده است. و مسجدی یا چیز دیگر نسبت که شهر را زینت بخشیده باشد. اگرچه محل و

مکان آنها به طور کلی زیباست. راه‌ها ناخوشایند است، زیرا یا پوشیده از گرد و خاک است یا گل و لای که کار سفر را مشکل می‌کند.

ص ۴۷۳ : ... زنان غالباً زشتند اگر چه رفتار و سلوکشان عالی است پیراهن ابریشمی در بر و چادر بر سر می‌کنند و چهره خویش را می‌کشایند گوهر و مروارید بر سر می‌زنند

عشق و احترامی که مردم ایران به شاه دارند علی رغم آنچه پیش از این درباره شاه طهماسب گفتم و این اندیشه را در سر پدید می‌آورده باید مردی منفور باشد باورنکردنی است ، زیرا مردم او را نه همچون شاه ، بلکه مانند خدا می‌پرستند ، زیرا از سلاله علی (ع) است که بزرگترین مایه عشق و احترام ایشان است . کسانی که دچار بیماری یا گرفتاری شوند آنقدر که به دعا از شاه یاری می‌جویند ، از خدا یاری نمی‌طلبند در راه شاه نذر و نیاز می‌کنند ، برخی از مردم به بوسیدن آستانه کاخ او می‌روند.

ص ۴۷۴ : ... خانواده‌ای خوشبخت است که ، شالی از شاه بگیرد یا از آبی که وی دستهایش را در آن شسته است داشته باشد . چنین آبی را دافع تب می‌دانند می‌گویند: " ترا می‌پرستیم که دین حی و حاضری " بسیاری از مردم برآنند که شاه نه فقط دارای روح نبوت است قدرت زنده کردن مرده و دیگر معجزات نظیر آن را دارد. (چون مردم تبریز این همه عشق و احترام برای شاه طهماسب قائل نیستند او تبریز را ترک کرده و به قزوین رفته است)

مردم تبریز به دو دسته تقسیم شده‌اند یکی نعمتی (۵ محله) خوانده می‌شوند و دیگری حیدری (۴ محله) ... عده ایشان حدود دوازده هزار تن است این فرقه‌ها پیوسته با هم دشمنی دارند و همدیگر را می‌کشند، نه شاه و نه دیگران نتوانستند ممانعت کنند زیرا سی سال بود که این دو دسته از هم نفرت دارند.

ص ۴۷۴ : ... کدخداهای محله‌ها بیش از شاه در شهر قدرت دارند زیرا اختلاف و ناسازگاری ایشان با اعمال دیوانی از اینجا آغاز شد که بهای گوشت اندکی بالا رفت، روسای محله‌ها به کاخ امراء ریختند و ایشان و چاکرانشان را کشتند و سرهایشان را به کاخ سلطنتی بردند (این کار را پنهانی نکردند)...هیچ کوششی برای محدود کردن آزادی ایشان معمول نشد .

پایان